



«بسمه تعالی»

حجابهای درون انسان

«ان الذین امنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامه ان الله علی کل شیء شهید» (آیه ۱۷ سوره مبارکه حج)

قبل از اینکه به ترجمه و تحقیق در آیه بپردازیم سپاس بی نهایت داریم از محقق و فیلسوف متاله حضرت استاد موسوی که مائده بیکران فلسفه و حکمت و شناخت آیات قرآن را برای ما گسترانید و شهد عالم توحید و نبوت و ولایت و عصمت را به کاممان چشانید. سپاس می‌کنیم استادی که عملش عین علمی است که بیان می‌فرمایند و به واقع اگر هزاران بار فریاد «الحمد لله علی ما انعم الله به علینا» سردهیم باز هم حق ذره ای از لطف و عنایتشان را نمی‌توانیم ادا کنیم. بحثی که امروز خدمت تان ارائه می‌شود از سری تحقیقات و تدریسات ایشان است.

ترجمه ظاهر آیه: کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هدایت شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند همانا خداوند روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. حالا می‌خواهیم به بررسی دو عبارت اول این آیه بپردازیم:

«ان الذین امنوا و الذین هادوا» کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هدایت شدند. می‌خواهیم ببینیم این دو گروه چه ویژگی‌ها و خصوصیات دارند.

«الذین آمنوا»: آنها که ایمان آوردند یعنی آنهایی که بی محابا بسوی حق آمدند و تسلیم حق شدند
«والذین هادوا»: آنهایی که هدایت شدند یعنی گروهی که در وادی نبودند از نشانه‌ها به وادی آمدند. گروهی که در خود بودند با بیان یک هادی راه او را یافتند. هر دو گروه بسوی او روان شدند اما نحوه رفتن شان متفاوت. گروه اول با عشق و شور، با دلی بی وسوسه و نرم تا ندای حق را شنیدند با چشیدن اولین قطره درونشان متلالی و زیبا می‌شود و بسوی آن بی محابا و بدون توقف حرکت می‌کنند؛ در طی مسیر هرچند موانع فراوان ولی هیچیک حرکت آنها را بسوی حق کند یا متوقف نمی‌کند.

تا اینجا ویژگی آنهایی بود که در گروه آمنوا بودند. ولی آنها که در گروه هادوا هستند باید به آنها بگویند برخیز و بسوی حق رو. یعنی در ابتدا میلی در آنها نبود با فشار و تحریک و ترغیب سخن بسوی حق رفتند. رفتند اما با تکلف و تحریک دیگران. آنها مثل گروه اول نیستند که غرق در یار باشند بلکه بین آنها و حق موانع بسیاری وجود دارد بطوریکه این موانع حرکت آنها را بسوی حق کند یا متوقف می‌کند. پس بین این دو گروه تفاوت است. هر دو گروه در یک مکان و یک زمان اند، از یک هوا بهره گرفتند چرا یکی در جاذبه آمن قرار بگیرد و یکی به میدان هادوا برود؟ چرا یکی در جذبه مطلق باشد و دیگری مرتب با خود در جدال؟ این از کجا به آمن رسید او از کجا و چه شد به هادوا رسید؟ شهد کدامیک بیشتر است؟ عنایت حق به کدام گروه بیشتر است؟ اصلا ببینیم ما و شما اگر در مسیر حقی قدم گذاشتیم جزء گروه آمنوا هستیم یا در گروه هادوا؟

برای تجسم این موضوع ملامحسن فیض کاشانی اعلی الله مقامه در کتاب تفسیر صافی خودشان و و حضرت استاد در رساله تفسیر سوره مبارکه آل عمران می‌فرمایند:

«و فی الکافی عن الصادق (ع) انهزم الناس یوم احد انصرف الیهم بوجهه» در کوه احد جنگ سختی میان قریش و مسلمانان درگرفت چون جنگ شدت گرفت رسول الله جراحات و زخم‌های فراوانی برداشتند. در اثر شدت جراحات شایع شد که رسول الله به شهادت رسید. صحنه را تجسم کنید مسلمانان در حال شکست هستند از طرف دیگر عده‌ای فریاد می‌زنند که محمد کشته شد. در این حال عده‌ای از یاران پیامبر که قبلا با الفاظ زیبا می‌

گفتند ما جزء یاران توایم و در رکاب تو می جنگیم در بزنگاه عمل، در انتخاب بین حق و خود، گامهایشان سست و درونشان به وسوسه افتاد که آیا در میدان بمانیم و بجنگیم و کشته شویم یا برگردیم و خود را نجات دهیم؟ عده‌ای گفتند حالا که رسول الله شهید شده برگردیم؛ تعدادی گفتند یکسری غنیمت قریش را برداریم و برگردیم. دراین حال پیامبر دیدند بسیاری از مسلمانان پشت کرده و به عقب برگشتند لذا فریاد زدند: انا محمد انا رسول الله من کشته نشدم من رسول خدایم کجا می روید؟ مگر شما تا دیروز نمی گفتید گفته شما سند است، ما در خدمت تو هستیم پس الان به کجا می روید؟ حتی پیامبر می فرمودند فلانی تو که خیلی ادعا داشتی به کجا می روی؟ چرا اینهمه بی وفایی در کار شما دیده می شود؟

حرف ساده نیست. این بیان رسول الله است؛ او که اول ما خلق الله است؛ او که وجودش سراسر پر از قران است؛ او که نشستن و برخاستنش عین تسلیم آیات قران، شمشیر کشیدن و غلاف کردنش تجسم آیات قران است... اما بقی علی تنها کسی که چون پروانه به دور رسول الله می گشت علی بود که آنقدر مردانه جنگید که شمشیر حضرت قطعه قطعه شد. اینجا بود که رسول الله فرمود: انه منی و انا منه او از من است و من از اویم. در این حال دیدند صدایی بین آسمان و زمین برآمد که: «لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار». برمی گردیم به آیه «ان الذین آمنوا والذین هادوا» آنها که در گروه آمنوا هستند کسانی هستند که جان نثار شدند در گامهایی که بسوی حق برمی دارند به لرزه نمی افتند، موانع را پشت سر می گذارند، چون غرق یارند و جز خواست یار چیزی نمی بینند. در برابر آنها که هادوا شدند بسوی حق حرکت کردند اما با هدایت و تحریک سخن، آمدند اما با غبار غفلت و نسیان، آمدند اما با غبار منیت ها، در هر قدم که جلو می روند در غبار وسوسه ها گرفتار، آنها هم بسوی حق راه می افتند اما ممکن است هرگز به حق نرسند.

یک سوالی اینجا مطرح است که نور یک نور است، پیامبر یک پیامبر است، چرا یکی در جاذبه آمن قرار گرفت و دیگری هادوا شد؟

برای پاسخ به این سوال، حضرت استاد در رساله علت و معلول خودشان در ذیل این عبارت ملاصدرا در جلد دوم اسفار صفحه 361 می فرمایند: «اما الناقص المحجوب فیری الحق فی مرآة الاشياء» رونندگان بسوی حق چهار گروه‌اند:

گروه ناقصین محجوب

گروه عارفین

گروه واصلین

گروه کاملین از عارفین

اینجا مخاطب ملاصدرا کسانی نیست که اصلا وارد سیر حق نشدند، بلکه مخاطب کسانی هستند که جویای حقیقت‌اند و در مسیر کمال گام برمی دارند ولی مراتب شان متفاوت است.

گروه اول) گروه ناقصین محجوب هستند. آنهایی که ناقص‌اند، بسوی حق می روند ولی با حجاب و دیواره یار را می بینند. ناقص ها یار را در مرآة می بینند، یار را عریان نمی بینند، زیرا که یار عریان بودنش زیباست. چون با حجاب رفته اند ممکن است در طول مسیر دچار تزلزل شوند. پس ناقصین محجوب آنهایی هستند که در حجاب‌اند.

ببینیم لغت حجاب که ملاصدرا در این عبارت آورده‌اند به چه معناست؟

استاد در رساله لوح قلم شان تحقیق مفصلی پیرامون لغت حجاب دارند که اینجا به چند معنی آن اشاره می کنیم.

- یکی از معانی حجاب «منعه من الدخول» حجاب آنست که از ورود چیزی جلوگیری می کند.
- معنی دیگر حجاب «حائل بین الشیئین» حائل بین دو چیز.
- حاجب پرده‌ای است بین دو شیء.

پس حجاب یعنی هر عاملی که بین انسان و حبیب‌اش فاصله و بعد ایجاد می کند و این عوامل باعث لغزش‌های او در مسیر حق می شود.

بحث ما درمورد گروه ناقصین محجوب بود که آنها وقتی در دایره حقی قرار می گیرند بسوی او روان می شوند اما با حجاب و دیواره. یعنی هر عاملی همواره همراه اوست و از او جدا نشده. او بسوی حق گام برمی دارد اما با دیواره ثروت، با دیواره مقام، با دیواره فرزند، با دیواره خودی و منیت. «فیری الحق فی مرآة الاشياء» یعنی اینها

یار را عریان نمی بینند بلکه در مرآة می بینند. هریک عیب او می شود یک حجاب. دقیق مثل کرم ابریشمی است که آنقدر کثائف به دورش تنیده می شود که راه نفوذ هوا بر او بسته می شود و آن کرم از حرکت باز می ماند. استاد می فرمایند: او یار را می بیند اما در پس این حجاب‌ها.

چنانیکه در جنگ احد گفته شد اطرافیان رسول الله که ادعا می کردند از یاران پیامبرند، دوست دار اویند و در رکاب او خواهند بود، اما به جز پیامبر صنم‌های دیگری در درون داشتند و در مرحله عمل که دیدند شرایط خطرناک است گام‌هاشون متزلزل شد و با بهانه های مختلف که خانه داریم، زندگی داریم، فرزند داریم، مسئولیت داریم و هزار تعلق و بند دیگر میدان حق را خالی گذاشتند.

انسانی که با حجاب بسوی حق می رود در بزنگاه‌ها درون به آن حجاب و دیواره برمی گردد و آنجایی که باید حق را بر باطل ترجیح دهد زانو‌ها می لرزد و همین لغزش موجب بعد او از مسیر حق می شود.

می خواهیم به نمونه‌ای از حجاب‌ها که بشریت را درگیر خودش کرده اشاره‌ای باشیم. اما باید گفت برای هرکسی ممکن است این حجاب‌ها متفاوت باشند. استاد می فرمایند: گاهی فردی در مسیر علم و کمال قدم برمی دارد و تا حدی با اصطلاحات علمی هم آشنا می شود اما اگر او را غرور بگیرد و خودش را برتر از دیگران بداند این می شود حجاب در علم. یا یک مقدس مآب چند انگشتر به دست می کند تا خود را بواسطه آن مقدس جلوه دهد همین برای او حجاب است، یا اینکه او نماز می خواند و عبادت می کند اما اگر برای تظاهر به تقدس باشد در عرش خدا جایی ندارد.

آیه می فرماید: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا» کسانی که عریان بسوی یار شتافتند و گروهی که با حجاب بسوی حق رفتند همه در نزد حق محشور می شوند و بین آنها داوری خواهد شد.

اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که این حجاب‌ها و دیواره‌ها از چه زمانی در درون او رخنه کرده است؟ حضرت استاد دکتر سید علی موسوی این موضوع را بطور مفصل در مباحث فلسفی و تفسیری خودشان بررسی فرمودند که ما فقط در این جلسه بخشی از آنرا بیان می کنیم. استاد در رساله مقامات و منازل تحقیقی در ذیل این عبارت حضرت صدرا در جلد 9 اسفار دارند و می فرمایند: «ثم ان الانسان و يستقر نشوة عليه و ركز في نفسه» همانا انسان هر عقده و گره و حجابی که پیدا کرد از دوران طفولیتش در او ایجاد شده است و از او جدا نمی شود. اینکه کودک از همان لحظه‌ای که در بطن مادر شکل می گیرد و از خون او تغذیه می کند تمام گره و حجابی که این مادر دارد به بطن خود منتقل می کند. ثابت شده جنین در هر دقیقه 180 میلیون گلبول قرمز بوسیله مغز استخوان تولید می کند. تصور کنید این جنین از خون مادر در حال تغذیه است هریک لحظه اضطراب، وسوسه، کینه و نگاه به نامحرم این مادر 180 میلیون برابر به فرزند منتقل می‌شود و این جنین 9 ماه این دقایق را طی می کند. پس از تولد او نیز اگر از مادری شیر بخورد که خود غرق امیال حیوانی و شهوت و آلودگی است تماماً به کودک منتقل می شود و این کثائف از او جدا نمی شود. لذا گفته‌اند اگر بخواهید جامعه را اصلاح کنید اول باید مادران اصلاح شوند. اینکه از دید مذهب دستور داده شده که اطفال از دوران طفولیت، عادت به گفتن راست و پرهیز از دروغ، عادت به رفتار زیبا و دوری از نازیبایی‌ها، بردن در منازل خوب و دوری از مکان‌های نازیبا و وحشت‌بار انجام شود زیرا که تمامی این رویدادها در خون و پی و رگ این طفل منعکس می شود و تا پایان عمر با اوست.

البته علاوه بر مادر عوامل دیگری هم بر تربیت این طفل موثرند که در این زمینه حدیثی هم آمده است که: «سبع لامة سبع لابه سبع لاجتماع» هفت سال اول طفل با مادر است؛ هفت سال دوم با پدر است و هفت سال سوم با اجتماع است. اینکه کودک در اجتماعی زندگی می کند که آن اجتماع رنگی از علم و عرفان نداشته باشد، معلمی که در مدرسه است و می خواهد علم و دین به بیاموزد خود غرق در عصیان است، همه این‌ها حجابهایی است که به تدریج در این طفل شکل می گیرد. استاد می فرمایند: در زمانهای خاص است که آلودگی‌های او رو می آید. چنانیکه وقتی دریا آرام باشد کفی از او بروز نمی کند اما زمانیکه یک نسیم اندکی به آرامش و ارضای امیال او بخورد آنجاست که کف می کند و او چهره واقعی خودش را بروز می دهد.

سوالاتی ممکن است اینجا مطرح شود که آیا با حجاب ظلمت به وادی نور می توان رفت؟

فلاسفه و حکما می گویند: حجاب‌ها مانع از رسیدن به یارند. اگر بقدر ذره‌ای و کمتر از ذره‌ای غباری در فؤاد انسان باشد عیبی یا آلودگی در او ریشه داشته باشد مانع می شود که او بتواند در مسیر حق پایدار بماند، هرچند عمری زبانش غرق نام او باشد و عبادت اولین و آخرین را داشته باشد. عبادت عالی است، تلاوت قرآن

عالی است، زیارت ائمه معصومین عالی است اما وقتی درون فردی آلوده و کثیف باشد همان عبادت که بسیار زیباست او را در جهت تقویت من حیوانی سوق می دهد و او را نازیبا جلوه می دهد. استاد مثالی را در این زمینه در کتاب «سراج منیر» که تحقیق و بررسی پیرامون سوره مبارکه نحل است آورده اند که: میرزا جواد آقاملکی تبریزی اعلی الله مقامه از شاگردان برجسته ملاحسینقلی همدانی آن عارف من الله الی الله روزی به استاد گفت: من مدتهاست به درس می آیم ولی هنوز به آن نورانیت درون نرسیدم. استاد نگاهی به او می کند و می گویند: با آنچه در درون داری نمی توانی به نورانیت برسی. گفت چه کنم؟ استاد گفت: تو باید دو سال کفش فلانی و فلانی که از آنها چیزی در درون تو هست را جفت کنی. یعنی اول باید صنم خودی و غرور و حجاب درونت را سر ببری. با اینها به جایی نمی رسی. استاد با این بیان به ظاهر ساده خواستند بفرمایند: اگر در دل ذره ای حجاب و غبار باشد نور علم در او نفوذ نمی کند.

ما و شمایی که الان اینجا حضور داریم هرکدام یک یا چندین صنم و حجاب در درون ما وجود دارد چه کنیم که در گروه آمنوا قرار بگیریم؟

استاد در ذیل تحقیقاتشون بر جلد اول اسفار صدراپی می فرمایند: ببینید در زندگی چه چیزهایی را برای خود صنم کرده اید یعنی چشمانت مثل عقاب تیزبین بشود و خودی خودت را ببینی که چه نقش های دروغینی به خودت بستی چه صنم ها و حجاب ها و غبارهایی در تو هست. در اینجا استاد مثال به پیلی زدند که برای خوردن آب به چشمه ای رفت تا که عکس خود را در آب دید فرار کرد او می پنداشت از دیگری می رمد درحالی که علت رمیدن در درون خود او بود.

این مثال نشان می دهد که انسان در بیشتر اوقات عیوب خودش را نمی بیند و چون نمی بیند در پی رفع آن عیوب هم نمی رود. لذا اولین باید درون خود را ببیند مرحله بعد سر بردن و سوزاندن آن حجاب ها، موانع و قیدهاست که پس از طی این دو مرحله «انارة الحق من کوّة الملکوت» می شود. یعنی از روزنه ملکوت به دل تو نور حق می تابد و در مسیر حق گامهای استوار خواهد بود و کم کم در گروه آمنوا می توان قرار گرفت. ممکن است در اینجا اشکال بگیرند که شما که می گویی باید حجاب های درونت را بشناسی و بعد بسوزانی پس چطور زندگی کنیم؟

استاد می فرمایند: زندگی کنید اما بی صنم ناقص هم می شود زندگی کرد. وقتی تو حق را انتخاب کردی باید هرچه مانع بین تو و حق وجود دارد را خراب کنی حتی اگر نزدیکانت مانع سیر حقات شدند آنها را در دل خراب کن؛ یعنی در پی ارضای امیال آنها نباش. ما می بینیم در قرآن می فرماید: «اخفض لهما جناح الذل» یعنی فرزند مانند مرغی که بالهایش را باز می کند سینه بر زمین می گذارد باید در برابر پدر و مادر اینگونه باشد اما اگر تو را فرمان شرک دادند «فلا تطعهما» از آنها اطاعت مکن. آنگاه است که «انارة حق» بر تو می شود. گاهی حجاب تو پدر و مادر است و گاهی دیگران و دیگران.

آری باید دل را نورانی کرد، همه سوختنی ها را سوخت و بسوی یار شتافت تا مصداق عبارت «الذین آمنوا» قرار گرفت.

یکی از بزرگانی که اصل واقعی را در درون خود صنم قرار داده بود و هر حجابی که مانع بین خود و حق می شد را از پیش رو برداشت میرزای قمی بود. پادشاه زمان از میرزای قمی خواست که دخترش را به پسر میرزا بدهد. میرزای قمی از علما و مراجع تقلید بنام قرن 10 هجری که از محضر اساتیدی چون علامه وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف الغطا اعلی الله مقامهما بهره گرفت. او صاحب 4 دختر و تنها یک پسر بود. چنین فردی وقتی پادشاه زمان پیکری فرستاد و به او گفت داریم بسوی تو می آییم و می خواهیم این وصلت صورت بگیرد چه کرد؟ اگر دیگرانی بودند شاید آرزوی چنین لحظه ای را داشتند و حاضر بودند هرچه دارند بدهند تا با پادشاه ربطی برقرار کنند.

اما او چه کرد؟ میرزا منقلب شد و به دو زانو نشست و گفت: بارخدایا مرا از خودت جدا مکن! آنچه می خواهی بر من فرود آر! تمام عشق من تویی. خودت را از من دور مکن و آنچه حکمتت اجازه می دهد همان کن. طولی نکشید که به او خبر دادند پسر ت بر اثر سانحه ای فوت شده است. آنجا دیدند میرزای قمی سجده شکر کرد. این نشان عدم عاطفه او نیست؛ بلکه نشان از یک عشق بالاتر و شور والاتر است. نشان اینست که یک شخصیت، رسالت خودش را می داند و اجازه نمی دهد هیچ غباری بین او و معشوق فاصله بیندازد. این مصداق

کسی است که در گروه الذین آمنوا قرار گرفت و این یعنی انتخاب حق و بریدن هر نوع حجاب بین او با یار. اینکه گفته شد انسان باید حجابها و عیوب درون خودش را ببیند بعد آنها را از بین ببرد و از شخصیهایی چون میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، ملا حسینقلی همدانی و میرزای قمی نام بردیم چطور می شود این حجابها را سوزاند؟ نماز بخواند؟ خیر، نماز یک تکلیف است؛ دعا بخواند؟ آن هم یک آرامش اش می دهد؛ آیا علم ادب بخواند تا بواسطه آن عیوب درونش از بین برود؟ یا علم فیزیک و شیمی و ریاضی بخواند؟

ویل دورانت در کتاب «فلسفه لذاتش» گوید: علم ترقی کرد اما اخلاق و انسانیت ترقی نکرد. استاد می فرمایند: با هیچکدام از این علوم نمی توان حجابهای درون را سوزاند و درون را نورانی کرد. تنها علمی که بواسطه آن انسان می تواند خودی خودش را ببیند و عیوب درونش را آشکارا مشاهده کند علم تأله است، علم اله شناسی، نبوت شناسی تحت رشحات استادی حکیم که خود منازل سیر را طی کرده باشد تا در اثر حضور مستمر در برابر او اندک اندک این حجابها و آلودگیهای درون سوخته و درون متأللی از نور حق شود تا در میدان عمل، حق را انتخاب کند نه صنم خود را.

در این ایام سخن از کسانی است که عاشق واقعی حسین بن علی بودند و هنگامی که ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین را شنیدند بی محابا لبیک گفتند؛ مردانه جنگیدند و با ایثار جسم و جان خود جاودانه تاریخ شدند.

شب عاشورا مدتی است که آب بر اهل بیت پیامبر بسته شده است. زمزمه العطش آرام فرزندان را تجسم دهید انسان تمام عشقش نثار فرزندانش است. امام حسین در شب عاشورا خطبه ای خواندند و فرمودند: ای کسانی که همراه من هستید الان شب است، تاریک است، این قوم ظالم با من کار دارند با شما کاری نی! شما همسر دارید فرزند دارید زندگی دارید آنها منتظران هستند بر شما حرجی نیست. یعنی امام حسین نمی خواهند کسی در حریم شان باشد اما با کراهت، یا نمی خواهند ذره ای وسوسه و غبار یا مثلا چهره فرزند در درونش باشد زیرا که در میدان عشق باید عشق بازی کرد، باید عریان بود نه با وسوسه.

امام فرمودند: من چهره ام را می پوشانم بروید سراغ زندگی تان. حضرت چشمهاشون برا بستند. صدای سم اسبها یکی پس از دیگری به گوش می رسید و تمام ناقصین محجوب و تمام آنها که با حجاب بسوی حسین(ع) آمده بودند میدان را خالی کردند. حضرت آنقدر چهره را پوشاندند تا صدای سم اسبها قطع شد. سپس چشمهای مبارکشان را باز کردند دیدند بیگانگان رفتند، عشاق ماندند. دیدند تعدادی به دو زانو در برابر امام نشستند. حضرت فرمودند: علی اکبرم نرفتی؟ عباس نرفتی؟ قاسم تو چرا نرفتی؟ آنها گفتند: بخدا قسم ما عاشق توایم. اگر 70 بار هم قلم قلم شویم برای 71 امین بار از خدا می خواهیم زنده شویم و باز در راه حق شهید شویم. حضرت خطاب به یارانشان فرمودند: بخدا قسم یاری بهتر از یاران من و عشقی زیباتر از این عشاق در زمین تا ابد نخواهد بود. سپس فرمودند: بین دو انگشت مرا ببینید. دیدند عالمی برایشان باز شد. امام فرمود: بخدا قسم ساعاتی بیش از زندگی ما نمانده، وقتی خون ما و شما ریخته شود جایگاهمان این روضه رضوان خواهد بود و بس.

استاد می فرمایند: این عشقی است که 72 تن از یاران حسین داشتند در میدان حق ماندند و خود را فدا کردند و مصداق آیه «الذین آمنوا» قرار گرفتند.